

## بسم الله الرحمن الرحيم

سیره تفسیری استاد علامه طباطبایی ( قدس سره )

### مقدمه

تفسیر قرآن کریم در گرو معرفت آن است و چون شناخت آن درجات گوناگونی دارد بنابراین تفسیر آن نیز مراتب مختلف خواهد شد.

بعضی قرآن را در اثر اتحاد با حقیقت آن می شناسند ؛ مانند پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) که به منزله جان رسول خدایند<sup>۱</sup> ؛ ( **نزل به الروح الأمين \* علی قلبک** )<sup>۲</sup>. وقتی حقیقت کلام خدا بر روح رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) تنزل یافت و یا آن حضرت در قوس صعود به ملاقات حقیقت وحی نائل آمد : ( **وإنک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم** )<sup>۳</sup> برای آن حضرت جای هیچ گونه ابهام نخواهد بود و با دریافت آن حقیقت که خود عین معرفت می باشد ، کلام الهی به طور کامل شناخته خواهد شد. بعضی دیگر قرآن را در اثر مشاهده جمال و جلال آن در خود شناخته و می شناسند که تبیین آن کیشش خاص ، برای کسی که از آن بارقه سهمی و از آن نفعه نصیبی ندارد ، میسر نیست. گروه سوم قرآن را با بررسی ابعاد گوناگون اعجاز وی شناخته و می شناسند که اکثریت قرآن شناسان از این دسته اند.

شناخت دسته اول همانند برهان صدیقین در معرفت خداوند سبحان است که از ذات خداوند پی به او می برند و معرفت دسته دوم ، همانند برهان معرفت نفس است : « **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** »<sup>۴</sup> که با استمداد از آیات انفسی ، پروردگار خویش را می شناسند و آگاهی دسته سوم ، همانند برهان حدوث یا حرکت یا امکان و مانند آن است که با استدلال از نشانه های بیرونی و آیات آفاقی ، خداوند خود را می شناسد.

۱- قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَائَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَائَنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»؛ سوره آل عمران ، آیه ۶۱.

۲- سوره شعراء ، آیات ۱۹۳ - ۱۹۴.

۳- سوره نمل ، آیه ۶.

۴- بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۳۲.

## درجات شناخت قرآن

کامل ترین شناخت قرآن ، همانا معرفت عمیق طبقه<sup>۵</sup> اول است که نه تنها به تمام معارف آن آشنایی دارند ، چنان که حضرت امام صادق ( علیه السلام ) فرمود : « قد ولّدتني رسول الله صلّى الله عليه وآله وأنا أعلم كتاب الله وفيه بدء الخلق وما هو كائن إلى يوم القيامة وفيه خبر السماء و خبر الأرض و خبر الجنة و خبر النار و خبر ما كان و خبر ما هو كائن ، أعلم ذلك كأنما أنظر إلى كفى إن الله يقول : فيه تبيان كل شيء »<sup>۵</sup>.

بلکه در مرحله<sup>۶</sup> عقل قرآن معقول و در مرتبه<sup>۷</sup> مثال قرآن متمثل و در مرتبه<sup>۸</sup> طبیعت قرآن ناطق می باشند ؛ چنان که حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرمود : « ... والنور المقتدى به ذلك القرآن فاستنطقوه ولئن ينطق ولكن أخبركم عنه ألا إن فيه علم ما يأتي والحديث عن الماضي و دوائكم و نظم ما بينكم »<sup>۶</sup>.

این بدان علت است که حقیقت ولایت و حقیقت قرآن ، گرچه مفهوماً از یک دیگر جدا می باشند ، ولی از لحاظ مصداق و همچنین حیثیت صدق ، مساوق و متحدند ؛ از این جهت ، می توان ادعا کرد که « لا يبلغ أحد كنه معنى حقيقة تفسير كتاب الله تعالى و تأويله إلا نبيّه صلّى الله عليه وآله و أوصيائه عليهم السلام »<sup>۷</sup> و زمینه<sup>۸</sup> رسیدن به این مقام منیع ، عشق به معارف قرآن و شوق به مطالب آن است ؛ چرا که بر اثر عشق ، هرچه شناخته شد ، حفظ می شود و از صحنه<sup>۹</sup> دل رحلت نمی کند و در اثر شوق ، هرچه شناخته نشد ، با پرسش روشن می گردد که امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرمود : « و الله ما نزلت آية إلا و قد علمت فيما نزلت و أين نزلت أ بليل نزلت أم بنهار نزلت ، في سهل أو جبل ، إن ربّي وهب لي قلباً عقولاً و لساناً سؤلاً »<sup>۸</sup>.

امامان معصوم ( عليهم السلام ) گرچه ممکن است در بعضی از مظاهر با یک دیگر تفاوت داشته باشند ، ولی در علم به قوانین الهی و تفسیر قرآن کریم یکسانند ؛ چنان که امام صادق ( علیه

<sup>۵</sup> - همان ، ج ۸۹ ، صص ۹۸ و ۱۰۱.

<sup>۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه<sup>۹</sup> ۱۵۸.

<sup>۷</sup> - بحار الانوار ، ج ۹۰ ، ص ۹.

<sup>۸</sup> - همان ، ج ۸۹ ، صص ۹۳ و ۹۷.

السلام) می فرماید: « قُلْتُ لَهُ الْأَئِمَّةُ بَعْضُهُمْ أَعْلَمُ مِنْ بَعْضٍ؟ قَالَ ( عَلَيْهِ السَّلَام ) : نَعَمْ وَ عَلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَاحِدٌ ».<sup>۹</sup>

کتاب خداوند را چون دیگر نوشتار یا گفتار نمی توان محسوب داشت؛ زیرا همواره گوینده از گفتارش جدا و نویسنده از نوشتارش بیرون است و هنگامی که پرده<sup>۵</sup> گفتار کنار رفت، گوینده ظهور می نماید که: « الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ »<sup>۱۰</sup> و زمانی که پوشش نگارش و نوشتار بدر آید، اندام نویسنده جلوه می کند که: « رَسُولُكَ تَرْجِمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ »<sup>۱۱</sup> که وجود هریک از متکلم و کاتب محدود بوده و از محدوده<sup>۶</sup> کلام و کتاب خود نیز بیرون می باشد؛ از این جهت، باید از حجاب گفتار و نوشتار گذشت تا به گوینده و نویسنده رسید و چه بسا آن گوینده یا نویسنده درست در کسوت گفتار در نیاید و به طور کامل در پوشش نوشتار خود را ارائه ندهد.

لیکن خداوند سبحان که از هر نوری روشن تر است، تحت هیچ حجابی مستور نیست و از محدوده<sup>۷</sup> هیچ موجودی بیرون نخواهد بود؛ بنابراین، لطیف ترین تعبیری که درباره<sup>۸</sup> کلام و کتاب خداوند سبحان مطرح می باشد، همان تجلی است که احتمال هرگونه تجافی را از بین می برد و زمینه<sup>۹</sup> هرگونه شناخت عمیق را فراهم می نماید که حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرمود: « فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قَدْرَتِهِ ».<sup>۱۲</sup>

آن موحدی که تا با چشم جان و حقیقت ایمان خدای خود را نبیند، او را نمی پرستد: « ...أَفْأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى »<sup>۱۳</sup> تا با چشم دل گوینده را هم نبیند، کلامش را نمی پذیرد. او اول متکلم را می بیند، بعد کلامش را می شنود؛ چنان که پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) در معراجهای خویش، اول حقیقت را با دل می یافت، بعد با چشم می دید.

<sup>۹</sup> - همان، ص ۹۵.

<sup>۱۰</sup> - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸.

<sup>۱۱</sup> - همان، حکمت ۳۰۱.

<sup>۱۲</sup> - همان، خطبه<sup>۴</sup> ۱۴۷.

<sup>۱۳</sup> - همان، خطبه<sup>۴</sup> ۱۷۹.

یعنی محسوس اولیای الهی ، مسبوق به عقل آنهاست و یک حقیقت اول معقول آنهاست ؛ سپس محسوس آنان می شود ؛ برخلاف دیگران که معقول آنها مسبوق به حس است و یک واقعیت از رهگذر حس به عقل آنها راه می یابد ؛ لذا ، منطقی آنان این است که « مَنْ فَقَدَ حِسّاً فَقَدْ عِلْمًا » و مشرب اینان این است که **( إِنَّهُ لِقُرْآنٍ كَرِيمٍ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ )**<sup>۱۴</sup> .  
 آنان می گویند : تا حس نباشد آگاهی نیست و اینان می فرمایند : تا صفای ضمیر و طهارت دل نباشد ، نیل به معارف میسر نیست. برای آنان آکادمی ضروری می نماید و برای اینان تهذیب نفس که : **( إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً )**<sup>۱۵</sup> .

نکته اساسی درباره قرآن کریم این است که چون این کتاب ، تجلی خداوند بی چون و بی مثل است ، قهراً همانند نخواهد داشت و شناخت او همانند معرفت دیگر کتابها نمی باشد : « **انَّ كَلَامَ الْبَارِي سُبْحَانَهُ لَا يَشْبَهُ كَلَامَ الْخَلْقِ كَمَا لَا يَشْبَهُ أَعْمَالُهُ أَعْمَالَهُمْ** »<sup>۱۶</sup> و شناخت این طبقه ممتاز همان است که در زبان پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) آمده : « **...لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ...** »<sup>۱۷</sup>

چون عارف و معروف هر دو به یک حقیقت که همان حق محض است ، مرتبند : « **...هَمَا حَبْلٌ اللَّهُ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى...** »<sup>۱۸</sup> و خطاب و مخاطب هر دو به یک متکلم وابسته اند ، لذا : « **إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنُ مِنْ خُوطِبَ بِهِ** »<sup>۱۹</sup> . بدین جهت ، از این اولیای الهی هنگام تلاوت هر آیه ، ذکر مناسب با محتوای همان آیه مانند تلبیه یا اعتراف یا شهادت نقل شده است.<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۴</sup> - سوره واقعه ، آیات ۷۷ - ۷۹ .

<sup>۱۵</sup> - سوره احزاب ، آیه ۳۳ .

<sup>۱۶</sup> - بحار الانوار ، ج ۹۰ ، ص ۹ .

<sup>۱۷</sup> - همان ، ج ۸۹ ، ص ۱۰۲ .

<sup>۱۸</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۱۰۲ .

<sup>۱۹</sup> - وسائل الشیعه ، ج ۱۸ و ۲۷ ، ص ۱۸۵ ، ابواب صفات قاضی ، باب ۱۳ .

<sup>۲۰</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۱۷ - ۲۲۰ .

برجسته ترین مقامی که در قرآن کریم برای انسان یادآوری شده، از آن این گروه که همان (و السابقون السابقون \* أولئك المقربون) <sup>۲۱</sup> می باشند، خواهد بود؛ چنان که حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: «... و لنا كرائم القرآن» <sup>۲۲</sup>.

بهترین شناخت قرآن بعد از معرفت عمیقانه <sup>۲۱</sup> طبقه اول، همانا شناخت گروه دوم است که با مشاهده آیات انفسی قرآن به سوی این هدف والا جذب شده اند و با کشش قرآن، وارد دریای بی کران او گشته اند؛ چون شناگری که به همراه موج دریای طوفنده چند گامی وارد دریا می شود، نه با کوشش خود وارد شود، که اقیانوس سهمگین به کوشش هیچ شناگری بها نمی دهد و توان هرگونه دریانوردی را از او می رباید: «... و بحراً لا یدرک قعره» <sup>۲۳</sup>، و آن که بدون کشش، عزم دریا کرد و به کوشش جامد بسنده نمود، بهره <sup>۲۴</sup> لازم را از آب دریا و گوهر نهانی آن نمی برد.

به درون بحر راه یافتن از آن کسی است که از خود شنا نشان ندهد و فقط پس از آشنایی به هنگام موج خود را در معرض آن موج قرار دهد؛ آنگاه مجاز است که بگوید: «هرچه دارم همه از دولت قرآن دارم»؛ زیرا با پیک وحی محشور شده و با سفیر قرآن همصحبت گشته است. چنان که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: «من قرء القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه، جعله الله مع السفرة الكرام البررة و كان القرآن حجياً عنه يوم القيامة و يقول يا رب ان كل عامل قد اصاب اجر عمله غیر عاملی فبلغ به کریم عطایاک، فیکسوه الله عزوجل حلتین من حلل الجنة و یوضع علی رأسه تاج الکرامة ثم یقال له هل أرضیناک فیه؟ فیقول القرآن یا رب قد كنت أرغب له فیما هو أفضل من هذا. قال: فیعطى الأيمن بیمنه و الخلد بیساره ثم یدخل الجنة فیقال له اقرء آیه و اصعد درجة ثم یقال له بلغنا به و أرضیناک فیه؟ فیقول اللهم نعم» <sup>۲۴</sup>.

<sup>۲۱</sup> - سوره واقعه، آیات ۱۰ - ۱۱.

<sup>۲۲</sup> - بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۱۴.

<sup>۲۳</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

<sup>۲۴</sup> - بحار الانوار، ج ۸۹، صص ۱۸۷ - ۱۸۸.

آری ، دل‌باخته<sup>۲۵</sup> کلام خدا آن چنان قرآن را با ایمان می خواند که قرآن با تمام گوشت و خون او مخلوط خواهد شد و اینان برجسته ترین چهره های آدمی بعد از انبیا و مرسلین ( علیهم السلام ) می باشند.<sup>۲۵</sup>

اما شناخت گروه سوم که با بررسی ابعاد اعجاز آمیز قرآن کریم ، او را شناخته و می شناسند ، چون قرآن شناسی آنان از روزنه های بیرونی است و کلام خدا را از پشت پرده های الفاظ و مفاهیم و مانند آن می بینند ، قهراً تماس مستقیمی با خود قرآن نداشته و از حجاب مصطلحات نمی گذرند.

در این گروه ، همه<sup>۲۶</sup> افراد یک سان نیستند ؛ زیرا برخی فقط از راه مفاهیم عقلی به قرآن راه پیدا می کنند و بعضی از راه معانی نقلی به حریم آن بار می یابند و... ، چنان که در گروه دوم هم تفاوت وجود دارد ؛ زیرا برخی از آنها به کام موج قوی<sup>۲۶</sup> فرو رفته و به همراه آن مقدار زیادی از دریا را طی می کنند و بعضی در معرض موج ضعیف واقع می شوند و به همان نسبت ، وارد اقیانوس می گردند ؛ ولی این طبقه چون با حقیقت قرآن مأنوس اند ، هرگز آن را رها نمی نمایند. اما گروه سوم ، گذشته از تفاوت شناخت ، چون حقیقت قرآن کریم را مس<sup>۲۶</sup> نکرده اند ، قسمتی از بیماریهای آنان درمان نمی شود و لذا گاهی به مقتضای بعضی از همان بیماریهای کهن ، تن به انحراف و تباهی خواهند داد ؛ زیرا قرآن تنها کتاب عقلی و علمی نیست که بتوان با براهین محض به آن نایل آمد و عمل را در نیل به معارف آن مؤثر ندانست ؛ بلکه قرآن نور و هدایت است ؛ لذا ، معارف عقلی و علمی را با راهنمایی و موعظه مقرون می نماید ؛ سپس انسانها را به تدبیر در آن دعوت می کند و گناه را که همان قفل قلب است ، مانع تدبیر در آن می داند.<sup>۲۶</sup>

اگر تنها راه ارتباط با قرآن همان علم حصولی و مبادی مفهومی آن باشد ، ممکن است کلام الهی در دل استقرار نیابد و در اثر برخی از سوانح رخت بر بندد و از شمار بزرگ ترین گناهان آن است که کسی حامل کلام خداوند باشد ، سپس عمداً آن را رها کند : قال رسول الله ( صلی

<sup>۲۵</sup> - همان ، ص ۱۸۰.

<sup>۲۶</sup> - سوره محمد ، آیه ۲۴.

الله عليه و آله و سلم ) : « عُرِضَتْ عَلَى الذُّنُوبِ فَلَمْ أَصِبْ أَعْظَمَ مِنْ رَجُلٍ حَمَلَ الْقُرْآنَ ثُمَّ تَرَكَهُ »  
۲۷ .

همین رهایی نورانیت قرآن ، زمینه ای را فراهم کرده که قرآن دستاویز زراندوزان آزند شود تا به وسیله کلام الهی ، دیگران را به کام دنیامداری خویش فرو برند. کیفر این گروه آن است که طوری در قیامت حاضر می شوند که گوشتی در استخوان صورتشان نیست : قال علی بن ابی طالب ( علیه السلام ) : « مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ عَظْمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ »  
۲۸ .

آری ، قرآن چون میوه شاداب است که انسان سالم را فربه می نماید و فرد مبتلا به مرض دستگاه گوارش را رنجور می سازد ؛ ( وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا )<sup>۲۹</sup> ؛ لذا ، قرآن کریم با گوشت و خون بعضی از قاریان مخلوط می شود و زمینه ریزش تمام گوشتهای صورت برخی دیگر از قاریان را فراهم می کند : أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا .

#### مراتب تفسیر قرآن

اکنون که درجات گوناگون شناخت قرآن روشن شد ، مراتب مختلف تفسیر آن واضح خواهد بود ؛ زیرا تفسیر همان شناخت متنزل است ؛ لذا ، سخن طبقه ممتاز که همان گروه اولند ، این است که « سَلَوْنِي عَنِ الْقُرْآنِ أُخْبِرْكُمْ عَنْ آيَاتِهِ فِيمَنْ نُزِّلَتْ وَ آيِنَ نُزِّلَتْ »<sup>۳۰</sup> و چون قرآن کریم مهیمن<sup>۳۱</sup> بر دیگر کتابهای آسمانی می باشد ، انسان کاملی که با حقیقت قرآن کریم متحد شد ، توان تفسیر همه کتابهای الهی را دارد ؛ لذا ، امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) فرمود : « أَمَا وَاللَّهِ

<sup>۲۷</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۱۹۰ .

<sup>۲۸</sup> - همان ، ص ۱۸۱ .

<sup>۲۹</sup> - سوره اسراء ، آیه ۸۲ .

<sup>۳۰</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۷۹ .

<sup>۳۱</sup> - سوره مائده ، آیه ۴۸ .

لو تُنيت لى الوسادة فجلست عليها لأفتيت أهل التوراة بتوراتهم... و أهل الإنجيل بإنجيلهم... و  
أهل القرآن بقرآنهم»<sup>۳۲</sup>.

غزالی از امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نقل می کند که اگر خداوند سبحان و پیامبر اکرم ( صلی  
الله علیه و آله و سلم ) مرا اذن دهند به اندازه بار چهل شتر ، « الف » فاتحة الكتاب را شرح می  
نمایم. سپس می گوید : « و هذه الكثرة فى السعة و الإفتتاح فى العلم لا يكون إلا لدنياً سماوياً  
إلهياً »<sup>۳۳</sup> ؛ لذا ، ابن عباس مفسر معروف چنین می گوید : «... و ما علمى و علم أصحاب محمد  
صلى الله عليه وآله فى علم على ( علیه السلام ) إلا كقطرة فى سبعة أبحر »<sup>۳۴</sup>.

هرگز قرآن بدون توجه به تفسیر و تبیین این طایفه ، حقّ او فهمیده نمی شود ؛ زیرا این تفکیک  
همان افتراقی است که پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) به نفی آن خبر داد و او رسول  
امینی است که از هوا سخن نمی گوید و اگر جایی قرآن حضور ظاهری داشت و عترت طاهره  
غایب بودند یا اینان حضور ظاهری داشتند و قرآن کریم غایب بود ، اطمینان حاصل می شود که  
هر دو غایبند ؛ زیرا معیت با هم و عدم افتراق از هم ، در نحوه وجود قرآن و عترت مأخوذ  
است.<sup>۳۵</sup>

باری ، چون بهترین شناخت قرآن ، معرفت این طبقه است ، بهترین تفسیر نیز تفسیر این گروه  
خواهد بود و چون گروه دوم ، شاگرد برجسته طبقه اول محسوب می شوند و شناخت آنان بعد  
از معرفت گروه اول ، بهترین شناختها می باشد ، لذا تفسیر آنها نیز برجسته ترین تفسیرها خواهد  
بود.

و راهیان این راه از متقدمان و متأخران ، هرکدام به نوبه خود مقداری از مسیر یاد شده را  
پیموده اند و نوادری از آنان این سیر را به پایان رسانده اند که یکی از آنان مرحوم استاد علامه  
سید محمد حسین طباطبایی قدس الله نفسه الزکیة می باشد که از دیرباز در خدمت قرآن کریم

<sup>۳۲</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۷۸.

<sup>۳۳</sup> - همان ، ص ۱۰۴.

<sup>۳۴</sup> - همان ، ص ۱۰۵.

<sup>۳۵</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، صص ۱۰۳ و ۱۰۶.



بوده تا به اندازه<sup>۴</sup> خویش با کلام الهی مأنوس و سخن خدا با گوشت و خون او آمیخته شد؛ لذا، در تمام رویدادهای تلخ و شیرین با قرآن بود و از او الهام می گرفت و حوادث واقعه<sup>۵</sup> در جهان علم را با استنباط از معارف عمیق قرآن حل می نمود.

به طوری که کمتر مسائلی درباره عقاید و اخلاق و اعمال مطرح می شود که مرحوم استاد در تفسیر قیّم المیزان به آن نفیاً یا اثباتاً نپرداخته باشد، بطوری که می توان گفت: المیزان در بین تفاسیر چون کتاب قیّم جواهر الکلام است در بین کتابهای فقه که هم کمبود گذشتگان را جبران نمود و هم زمینه<sup>۶</sup> تحقیق آیندگان را فراهم کرد.

استاد ما مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی (رحمه الله) از استادش مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالنبی نوری (رحمه الله) از استادش مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری (قدّس سرّه) نقل کرد که مرحوم شیخ انصاری چنین فرمود: «من به هیچ مطلبی نرسیدم مگر آنکه مرحوم صاحب جواهر به آن نفیاً یا اثباتاً اشاره کرده است».

همان طوری که جواهر برای فقیه، دائرة المعارف فقهی است، المیزان برای یک مفسّر، دائرة المعارف قرآنی است.

اینک به گوشه ای از سیره<sup>۷</sup> تفسیری مرحوم استاد علامه اشاره نموده و تفصیل آن را به مراجعه به کتاب قیّم المیزان موکول می نمایم.

خداوند سبحان که در قرآن تجلی نموده، کلام خود را به عنوان (نور مبین)<sup>۳۶</sup> و (تبیاناً لکل شیء)<sup>۳۷</sup> معرفی می کند و ممکن نیست چیزی نور باشد و معذک دارای نقاط مبهم و تاریک بوده و محتوای آن روشن نباشد و نیز ممکن نیست کتابی بیانگر همه<sup>۸</sup> معارف و اصول سعادت بخش انسانی باشد و خود، بین و آشکار نباشد؛ چنان که ممکن نیست کلامی هدایت جهانیان را تأمین نماید<sup>۳۸</sup> و خود نیازمند به هادی دیگر باشد تا او را توضیح دهد؛ بنابراین، هیچ مطلب مبهمی در قرآن وجود ندارد تا قرآن را به کمک غیر قرآن بشناسیم؛ بلکه قرآن را باید به خود

<sup>۳۶</sup> - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

<sup>۳۷</sup> - سوره نحل، آیه ۸۹.

<sup>۳۸</sup> - سوره بقره، آیه ۱۸۵.

قرآن شناخت ؛ چنان که نور را باید با نور دید و بین بالذات را با خود آن بین شناخت و چیزهای دیگر را به وسیله<sup>۳۹</sup> او مبین نمود.

یکی دیگر از آیات روشن قرآن کریم این است که بلندای معارف مکنون او را جز مطهرون نمی یابند<sup>۳۹</sup> و مطهرون را نیز معرفی کرد<sup>۴۰</sup>؛ به طوری که نه در امر اول ابهامی راه دارد و نه در امر دوم، تیرگی رخنه می کند؛ بلکه با نور افکن نیرومند وحی به جهانیان فهمانیده که دست همگان به کُنه قرآن نمی رسد و تنها پاکانند که به کُنه آن می رسند.

یکی دیگر از آیات روشن کلام الله این است که هرچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را به آن امر نمود، بگیریید و از هرچه شما را از آن نهی نموده است، دوری نمایید<sup>۴۱</sup>؛ به طوری که در این ارجاع هیچ گونه ابهامی وجود ندارد.

یکی دیگر از آیات واضح کتاب الهی آن است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان مبین حدود و جزئیات قرآن کریم معرفی می نماید: **(و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم)**.<sup>۴۲</sup>

بنابراین، قرآن که خود نور مبین است، در کمال وضوح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را مرجع فهمیدن معارف و حدود قوانین و مانند آن قرار داده و چون حجیت کلام خداوند ذاتی است، می تواند دلیل اعتبار سخن و سنت معصومین (علیهم السلام) واقع شود؛ پس قرآن که حجّت بالذات است، سند حجیت سنت خواهد بود و هرگز نمی توان با قطع نظر از سنت معصومین (علیهم السلام) به همه<sup>۴۳</sup> حدود و احکام الهی راه یافت و به معارف قرآن کریم آشنا شد.

چنان که آیات گسترده<sup>۴۴</sup> قرآن کریم نسبت به یک دیگر هماهنگ و منسجم اند و هرگز نمی توان آیه را با قطع نظر از آیات دیگر معنا کرد؛ بلکه با توجه به سراسر قرآن کریم باید آیه<sup>۴۵</sup> مورد

<sup>۳۹</sup> - سوره<sup>۴</sup> واقعه، آیات ۷۸ - ۷۹.

<sup>۴۰</sup> - سوره<sup>۴</sup> احزاب، آیه<sup>۴</sup> ۳۳.

<sup>۴۱</sup> - سوره<sup>۴</sup> حشر، آیه<sup>۴</sup> ۷.

<sup>۴۲</sup> - سوره<sup>۴</sup> نحل، آیه<sup>۴</sup> ۴۴.

بحث را معنا نمود که اگر در بین آیات دیگر دلیل یا مؤیدی برای آیه<sup>۴</sup> محل بحث وجود داشت ، در استدلال یا استمداد مورد نظر قرار گیرد و اگر در بین آنها دلیل یا تأیید یافت نشد ، آیه<sup>۴</sup> مورد بحث طوری تفسیر نشود که با معنای آیه دیگر مناقض باشد ؛ زیرا هیچ گونه اختلافی را در حریم قرآن کریم راه نیست ؛ ( **لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** ) .<sup>۴۳</sup>

چون قرآن کریم در کمال وضوح به براهین عقلی ارج می نهد و خود نیز برای تبیین معارف الهی ادله قاطع اقامه می کند ، خود سند حجیت عقل هم خواهد بود ؛ لذا ، هرگز نمی توان با قطع نظر از براهین عقلی آیه<sup>۴</sup> مورد بحث را معنا کرد. با این تحلیل کوتاه ، می توان روش تفسیری حضرت استاد ( قدس سره ) را به خوبی روشن نمود.

## تفسیر قرآن به قرآن

در کیفیت استدلال یا استمداد از آیه ای برای آیه دیگر، سیره<sup>۴</sup> مفسران آیات الأحکام چنین می باشد که در استنباط حکم فقهی از قرآن، آیات مقیده را شاهد تقیید آیات مطلقه قرار می دادند و همچنین آیات خاصه را سند تخصیص آیات عامه می دانستند و نیز درباره<sup>۵</sup> مجمل و مبین و دیگر فنون اصولی و فقهی، همین روش را داشتند که از مجموع آیات، بعد از تقیید یا تخصیص یا تبیین و مانند آن، حکم فقهی را در محدوده<sup>۶</sup> آیات الاحکام استنباط می کردند.

همچنین سیره<sup>۷</sup> مفسران ادبی بر آن بوده و هست که در استنباط حکم ادبی از لحاظ حقیقت و مجاز لغوی و فصاحت و بلاغت و تشریح فنون گوناگون مجاز مرسل و استعاره، مجموع آیاتی را که کلمه یا کلام مورد بحث در آنها به کار رفته است، فحص و جست و جو می نمایند و از نحوه<sup>۸</sup> استعمال و اسناد و تقدیم و تأخیر و اقتران به حروف و ادوات حصر یا شرط یا نظایر آن، نکته<sup>۹</sup> ادبی مورد نظر را استنباط می کنند.

همچنین روش تفسیر کسانی که قصص قرآن را می نگارند یا سنن الهی و سیره<sup>۱۰</sup> پیامبران خدا را از قرآن کریم استنباط می کنند، بر این محور دوران دارد که این کلمه یا جمله در چند سوره و در کدام آیه به کار رفته، تا از مجموع آنها حکم مورد نظر و مطلب مناسب با رشته<sup>۱۱</sup> تخصصی خود را استنباط نمایند.

این روشهای گوناگون که هر گروهی در استنباط موضوع خاص خویش از جمع بندی آیاتی چند استفاده می نمودند و می نمایند، قبل از تفسیر المیزان وجود داشت و بعد از آن نیز رونق بیشتری پیدا کرد؛ اما هیچ کدام از اینها تفسیر قرآن به قرآن نیست که ویژه<sup>۱۲</sup> المیزان می باشد؛ زیرا سرمایه<sup>۱۳</sup> بسیاری از روشهای یاد شده را المعجم تأمین می نماید و مواد اولیه<sup>۱۴</sup> استنباط آنان را رجوع به این کتاب فراهم می سازد؛ سپس مفسر با دریافت کلمات یا کلامهای مشابه، به تدبر در آنها می پردازد و با استمداد از کتابهای لغت و مانند آن، حکم مورد نظر را استنباط می کند.

اما آنچه که سیره<sup>۴</sup> خاص المیزان است که جز در روایات معصومین (علیهم السلام) در تفاسیر پیشینیان به ندرت دیده می شود و بعد از آن هم هنوز به ابتکار خویش باقی است، همانا شناسایی آیات کلیدی و ریشه ای قرآن است که در پرتو آن آیات کلیدی درهای بسیاری از آیات دیگر گشوده می گردد و با شناخت آن آیات ریشه ای این شجره<sup>۴</sup> طوبا، تغذیه<sup>۴</sup> بسیاری از آیات شاخه ای روشن می شود.

در این شناسایی سخن از کلمه یا کلام مشابه نیست تا فهرستها و لغت نامه راهگشا باشند؛ بلکه در این سیر باید از سکوی المعجم و کتاب لغت پرواز کرد و به کنگره<sup>۴</sup> (و عنده مفاتح الغیب) رسید<sup>۴۴</sup> و اسرار کلیدی را که به روی نامحرمان «مغالیق» است، به چهره<sup>۴</sup> خود به عنوان «مفاتیح» دید و از آن آیات کلیدی، گره های بسته را گشوده یافت و از «هذا بابٌ یفتح منه ألفُ بابٍ» مطلع شد و به کمک آن، سراسر قرآن کریم را درهای باز الهی دید، که هیچ جای آن ناگشوده نیست.

سپس آیات ریشه ای که ظواهر را تغذیه می کند، از آیات کلیدی که بواطن قرآن را می گشاید جدا کرد و همچنین جریان تفسیر را از تأویل فرق گذاشت که این کار از قلمرو لغت بیرون و از حوصله<sup>۴</sup> المعجم خارج و از منطقه<sup>۴</sup> فهرست نامه و نظایر آن بالاتر؛ که فراسوی معناست و نه لفظ؛ زیرا تشخیص حقیقت و مجاز لغوی، گرچه با لغت نامه ها تأمین می گردد، ولی امتیاز حقیقت و مجاز عقلی که آیا اسناد محمول به موضوع، «الی ما هو له» است یا «الی غیر ما هو له»، آن را عقل بیان می کند و وحی تبیین می نماید و نه لغت؛ (لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ).<sup>۴۵</sup>

نتیجه<sup>۴</sup> شناسایی آیات زیر بنایی و آشنایی با آیات رو بنایی و کیفیت ظهور آن آیات پایه ای در این آیات و نحوه<sup>۴</sup> رجوع این آیات رو بنایی به آن آیات، گذشته از استحکام اصل تفسیر، آن است که هیچ گونه اختلاف ریشه ای در مبانی این دائرة المعارف راه ندارد؛ چنان که در اصل متن، یعنی قرآن کریم هیچ راهی برای اختلاف وجود ندارد.

<sup>۴۴</sup> - سوره انعام، آیه ۵۹.

<sup>۴۵</sup> - سوره ق، آیه ۳۷.

## ضرب قرآن به قرآن

اکنون که تفسیر قرآن به قرآن و نیز ضرورت آن روشن شد ، توجه به این نکته سودمند می باشد که چه تفاوتی بین تفسیر قرآن به قرآن با ضرب قرآن به قرآن است که به شدت از آن نهی شده است ؟

باید عنایت نمود که این دو حکماً و موضوعاً جدای از یک دیگرند ؛ زیرا آنچه از حضرت امام صادق ( علیه السلام ) رسیده است که « ما ضربَ رجلُ القرآنَ بعضُهُ ببعضٍ إِلَّا كَفَرَ » ،<sup>۴۶</sup> ناظر به آن است که کسی حقیقت قرآن را که یک واحد هماهنگ و مُتَنَبِّئی است ، از هم جدا کرده و آن را بر هم زند و ارتباط میان ناسخ و منسوخ را قطع کند و به منسوخ حکم کند ؛ بدون توجه به ناسخ و پیوند تخصیصی عام و خاص را منقطع گرداند و رابطه<sup>۴۷</sup> تقییدی مطلق و مقید را نادیده بگیرد و پیوستگی صدر و ذیل آیه را ملاحظه نکند و نظایر آن ( نه اینکه آیه<sup>۴۸</sup> مورد بحث را جامع الاطراف دیدن و شواهد قرآنی آن را ملاحظه نمودن ، ضرب قرآن ، بعض به بعض باشد ) .

نیز اگر کسی آیه ای را از مسیر خودش خارج کند و به دلخواه خود معنا نماید ، مشمول حدیث یاد شده است ؛ چنان که مرحوم صدوق از استادش « ابن الولید » معنای این حدیث را پرسید ؛ ابن الولید فرمود : کسی از تو تفسیر آیه ای را بپرسد ، تو با تفسیر آیه<sup>۴۹</sup> دیگر جواب او را بدهی : « هو أن تجیبَ الرجلَ فی تفسیرِ آیهٍ بتفسیرِ آیهٍ أُخری » .<sup>۴۷</sup>

بنابراین ، بین تفسیر قرآن به قرآن با ضرب قرآن بعض به بعض که یک نوع تفسیر به رأی است ، موضوعاً امتیاز است و قهراً امتیاز حکمی هم خواهند داشت و برخی از محققان علم اصول چون مرحوم شیخ انصاری در بحث حجّیت ظاهر قرآن<sup>۴۸</sup> ، اشاراتی درباره ضرب قرآن بعض به بعض دارند که عصاره<sup>۴۹</sup> آن همان تفکیک عام از خاص و صدر از ذیل و نظایر آن می باشد که بیان شد و این به نوبه<sup>۵۰</sup> خود ، همان تعضیه و تفریق اعضای پیکر یگانه<sup>۵۱</sup> قرآن مجید می باشد که خطر علمی آن و لزوم پرهیز عملی از آن خواهد آمد.

<sup>۴۶</sup> - بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۹ .

<sup>۴۷</sup> - همان ؛ وسائل الشیعه ، کتاب القضاء ، ج ۲۷ ، ص ۱۸۳ ، ابواب صفات قاضی ، ب ۱۳ .

<sup>۴۸</sup> - رسائل ، حجّیت ظن .

شیوه تفسیری مرحوم علامه

۱. مرحوم علامه ( قدس سره ) اطلاع نسبتاً وسیع و فراگیری نسبت به تمام ظواهر قرآنی داشتند و لذا هر آیه را که طرح می نمودند ، طوری درباره آن بحث می کردند که سراسر قرآن کریم مطمح نظر بود ؛ زیرا یا از آیات موافق بعنوان استدلال یا استمداد سخن به میان می آمد یا اگر دلیل یا تأییدی از آیات دیگر وجود نداشت ، آیه محل بحث بگونه ای تفسیر می شد که مناقض با هیچ آیه از آیات قرآن مجید نباشد و هرگونه احتمال یا وجهی که مناقض با دیگر آیات قرآنی می بود ، مردود می دانستند ؛ زیرا تناقض آیات با انسجام اعجاز کتاب الهی سازگار نیست.

۲. مرحوم علامه ( قدس سره ) سیری طولانی و عمیق در سنت مسلمة معصومین ( علیهم السلام ) داشتند ، و لذا ، هر آیه که طرح می شد ، طوری آن را تفسیر می کردند که اگر در بین سنت معصومین ( علیهم السلام ) دلیل یا تأییدی وجود دارد ، از آن به عنوان استدلال یا استمداد بهره برداری شود و اگر دلیل یا تأییدی وجود نداشت ، به سبکی آیه محل بحث را تفسیر می نمودند که مناقض با سنت قطعی آن ذوات مقدسه نباشد ؛ زیرا تباین قرآن و سنت ، همان افتراق بین این دو حبل ممتد الهی است که هرگز جدایی پذیر نیستند : « **لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض** » .<sup>۴۹</sup>

۳. مرحوم علامه ( قدس سره ) تبخّری کم نظیر در تفکر عقلی داشتند و لذا هر آیه مورد بحث را طوری تفسیر می نمودند که اگر در بین مبادی بین یا مبین عقلی ، دلیل یا تأییدی وجود داشت ، از آن در خصوص معارف عقلی و نه احکام تعبدی ، به عنوان استدلال یا استمداد بهره برداری شود و اگر بحثهای عقلی در آن باره ساکت بود ، طوری آیه معنونه را معنا می نمودند که با هیچ دلیل قطعی عقلی مخالف نباشد ؛ هر وجه یا احتمالی که با موازین قطعی عقلی و نه مبانی غیر قطعی یا فرضیه های علمی مناقض بود ، باطل می دانستند ؛ زیرا تناقض عقل و وحی را هم عقل قطعی مردود می داند و هم وحی الهی باطل می شمرد ؛ چون هرگز دو حجّت هماهنگ خداوند سبحان ، مابین هم نخواهند بود ؛ بلکه عقل چراغی است روشن و وحی صراطی است مستقیم که هیچ کدام بدون دیگری سودی ندارد.

۴. علامه ( قدس سره ) در علوم نقلی مانند فقه و اصول و... صاحب نظر بوده و از مبانی مسلّمه<sup>۴</sup> آنها اطلاع کافی داشتند و لذا، اگر ادّله یا شواهدی از آنها راجع به آیه<sup>۵</sup> مورد بحث وجود نمی داشت، هرگز آیه را بر وجهی حمل نمی نمودند که با مبانی حتمی آن رشته از علوم نقلی یاد شده مناقض باشد؛ بلکه بر وجهی حمل می کردند که تباینی با آنها نداشته باشد؛ زیرا آن مطالب، گرچه فرعی بشمار می آیند، ولی به استناد اصول یقینی قرآن و سنت قطعی تنظیم می شوند و اگر تناقضی بین محتوای آیه و مبانی حتمی آن علوم رخ دهد، بازگشت آن به تباین قرآن با قرآن یا سنت با سنت و یا قرآن با سنت است که هیچ کدام از اینها قابل پذیرش نیست. بنابراین، در استظهار یک معنا از معانی متعدد از آیه، یا توجیه آیه با یکی از آنها، سعی بر آن بود که موافق با سایر مطالب بوده و مخالف با مبانی مسلّمه<sup>۴</sup> علوم دیگر نباشد.

۵. مرحوم علامه ( قدس سره ) به همه<sup>۴</sup> محکّمات قرآن آشنا بودند و می فرمودند: برجسته ترین آیه<sup>۴</sup> محکمه، همانا کریمه<sup>۴</sup> ( لیس کمله شیء )<sup>۵۰</sup> است و در شناخت متشابهات نیز ماهر بودند و لذا، به طور روشن، متشابهات را به محکّمات که امّ الکتاب می باشند<sup>۵۱</sup> و به منزله<sup>۴</sup> اصل و مادر همه<sup>۴</sup> مطالب قرآنی به شمار می روند، ارجاع می دادند و راه پیروی از آنها را به روی تیره دلان می بستند.

در عرضه<sup>۴</sup> احادیث بر قرآن کریم، محکّمات را میزان قطعی می دانستند و مبانی علوم دیگر را با این میزان قطعی که عقل نیز در برابر آن اذعان و خضوع دارد، ارزیابی می کردند که این خود نشانه<sup>۴</sup> پیمودن راه راست می باشد: قال مولینا الرضا ( علیه السلام ) : « من ردّ متشابه القرآن إلى محکمه هدی إلى صراط مستقیم »<sup>۵۲</sup>.

۶. مرحوم علامه ( قدس سره ) آشنایی کامل به مبادی برهان و شرایط مقدمات آن داشتند و لذا، هرگز برای فرضیه<sup>۴</sup> علمی، ارج برهانی قائل نبودند و آن را به منزله<sup>۴</sup> پای ایستا و ساکن پرگار می دانستند که به اتکای او پای دیگر پرگار حرکت می کند و دایره را ترسیم می نماید که در

۵۰- سوره شوری، آیه ۱۱.

۵۱- سوره آل عمران، آیه ۷.

۵۲- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۷۷.



حقیقت، کار از آن پایِ پویایِ پرگار است؛ نه پای ایستای آن؛ لذا، از استناد به هرگونه فرضیه غیر مبرهن در تفسیر آیه پرهیز می نمودند و پیشرفت علوم و صنایع را سند صحت آن فرضیه نمی دانستند و همواره خطر احتمال تبدل آن فرضیه را به فرضیه دیگر در نظر داشتند و می فرمودند: ثابت را که قرآن کریم است، نمی توان به متغیر که فرضیه های زودگذر علمی است، تفسیر نمود و یا بر آن تطبیق داد.

۷. مرحوم علامه (قدس سره) آشنایی کامل به مبانی عرفان و خطوط کلی کشف و اقسام گوناگون شهود داشتند و لذا، در عین دعوت به تهذیب نفس و استفاده روش تزکیه از قرآن و حمایت از ریاضت مشروع و تبیین راه دل در کنار تعلیل راه فکر، هرگز کشف عرفانی خود یا دیگران را معیار تفسیر قرار نمی دادند و آن منکشف یا مشهود را در صورت صحت، یکی از مصادیق آیه می دانستند؛ نه محور منحصر آیه مورد بحث.

آری، در بین وجوه و احتمالات گوناگون، آن وجه یا احتمالی که راه کشف را بیندد و مسیر تزکیه نفس را سد کند، نمی پذیرفتند.

۸. مرحوم علامه (قدس سره) در تشخیص مفهوم از مصداق کارآزموده بودند و هرگز تفسیر را با تطبیق خلط نمی کردند و اگر روایت معتبری شأن نزول آیه را بیان می کرد یا بر انطباق محتوای آن بر گروهی از صحابه یا فردی از آنان دلالت می نمود، هرگز آن را به حساب تفسیر مفهومی نمی آوردند که قضیه از کسوت کلیت بیرون آمده و به صورت شخصی درآید و می فرمودند: این «جری» است؛ نه تفسیر اگر برای آیه جز یک مصداق فرد دیگری نباشد، باز آیه به همان معنای جامع و مفهوم کلی خود تفسیر می شود و همواره زنده و حاکم است.

چون تجلی «حی لا یموت»، کتابی جاوید و چشمه جوشان آب حیات خواهد بود و اگر آیه قرآن از صورت جامعیت مفهومی خود تنزل کند و در سطح فرد خارجی مشخص گردد، با زوال آن فرد، آیه هم از بین خواهد رفت؛ در حالی که قرآن: «یجری کما یجری الشمس و القمر»<sup>۵۳</sup>، همانند دو اختر پر فروغ آفتاب و ماه، نورافکن جوامع بشری است و از طرفی قرآن به

عنوان « جوامع الکلم » بر قلب مطهر پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) نازل شد که آن حضرت فرمود : «...أُعْطِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ»<sup>۵۴</sup> و اگر بر فرد یا گروه یا جریان خاصی منطبق گردد و همراه تحوّل مورد انطباق دگرگون شود ، دیگر به عنوان جوامع الکلم نخواهد بود.

از این رهگذر ، معلوم می شود که تحولات گوناگون مصادیق ، موجب تحوّل تفسیر نمی شود ؛ زیرا الفاظ برای ارواح معانی وضع شده اند و مادامی که هدف یک چیز معین و غرض مترتب بر آن باقی است ، نام آن محفوظ است ؛ گرچه تبدل فراوانی در مصادیق آن راه یافته باشد ؛ مانند اسامی چراغ و ترازو و قلم و نظایر آن که بین مصادیق موجود در اعصار پیشین و مصادیق اختراع شده عصر صنعت ، امتیاز فراوانی از لحاظ مصداق هست ، ولی همه آنها در مفاهیم جامع اسامی یاد شده مندرج می باشند ؛ زیرا لفظ در مفهوم استعمال می شود ؛ نه در مصداق و تفاوت مصداق موجب تبدل مفهوم نخواهد بود.

۹. مرحوم علامه ( قدس سره ) تنزل قرآن کریم را به طور تجلی می دانستند ؛ نه تجافی ؛ لذا ، معارف طولی آن را مورد نظر داشته و هریک از آنها را در رتبه خاص خویش قرار می دادند و هیچ کدام از آنها را مانع حمل بر ظاهر و حجیت و اعتبار آن نمی دیدند. اصالت را در هنگام تفسیر به ظاهر می دادند و هرگز در مقام تفسیر مفهومی آیه ، اصل را باطن نمی دانستند که فقط بر آن حمل گردد ؛ بلکه از راه حفظ و حجیت ظاهر آن به باطن راه یافته و از آن باطن به باطن دیگر سلوک می کردند که روایات معصومین ( علیهم السلام ) نیز این چنین است.<sup>۵۵</sup>

۱۰. مرحوم علامه ( قدس سره ) معارف دینی را جزء ماورای طبیعت می دانستند ؛ لذا ، آنها را منزّه از احکام ماده و حرکت دانسته و افزونی و کاهش مادی را در حریم آنها روا نمی دیدند. دین را سنت اجتماعی قابل تطوّر و تحوّل و در نتیجه مستعد فرسودگی و کهنگی ندانسته و این طرز تفکر را به شدت مردود می دانستند<sup>۵۶</sup> ؛ لذا همه ظواهر دینی را که راجع به اصل اعجاز یا انواع گوناگون آن بود ، محترم می شمردند و از آنها حمایت می نمودند.

<sup>۵۴</sup> - همان ، ص ۱۵ .

<sup>۵۵</sup> - بحار الأنوار ، ج ۸۹ ، صص ۹۴ - ۹۵ .

<sup>۵۶</sup> - المیزان ، ج ۱ ، صص ۶۲ - ۶۳ ؛ ج ۵ ، ص ۲۱۱ .

طرز تفکر و هابیت را که خود نوعی مادیت است در کسوت مذهب، باطل دانسته و همواره آن را مخالف عقل و وحی می شمردند؛ چنان که روش تفسیر مبتنی بر اصالت حس و تجربه و نیز روش تفسیری مبتنی بر اصالت عمل را باطل دانسته<sup>۵۷</sup> و معیار درستی اندیشه را عقل قرار می دادند<sup>۵۸</sup>؛ نه حس و تجربه و نه عمل.

۱۱. آشنایی کامل مرحوم علامه با قرآن، نه تنها موجب شد که آیات و کلمات قرآن مجید را با ارجاع به یک دیگر حل کنند، بلکه در تفسیر حروف مقطعه نیز همین سیره<sup>۵</sup> حسنه را اعمال می نمودند؛ زیرا به کمک بررسی سوره هایی که دارای حروف مقطعه<sup>۶</sup> بسیط هستند، مانند «الم» و «ص» و بررسی سوره ای که دارای حروف مقطعه<sup>۷</sup> مرکب می باشد، مانند «المص»، پی می بردند که حرف مقطع، رمزی است به محتوای سوره و اشاره ای سری به مضمون آن دارد. حتی انس فراوان مرحوم استاد به قرآن کریم موجب شد که با تدبیر در متن سوره با قطع نظر از مسائل تاریخی، اطمینان حاصل نماید که آن سوره در مکه نازل شده است یا در مدینه؛ سپس شواهد نقلی آن را تأیید می نمود.

در اینجا به منظور اختصار، از بررسی کامل روش تفسیری مرحوم استاد صرف نظر می نمایم و در پیرامون ویژگی ممتاز تفسیر المیزان که شناسایی آیات کلیدی قرآن به منظور تفسیر قرآن به قرآن است، توضیح کوتاهی را تقدیم می داریم.

مرحوم علامه (قدس سره) از آیات کلیدی قرآن کریم به عنوان «غرر آیات» یاد می فرمود که درخشش چشمگیر آنها، نه تنها راهگشای بسیاری از آیات دیگر قرآن بود، بلکه پایه<sup>۸</sup> محکمی برای حل بسیاری از احادیث خواهد بود.

میزان شناسایی آیات زیربنایی برای همه<sup>۹</sup> معارفی که ارقام آنها را در مقدمه<sup>۱۰</sup> جلد اول کتاب قیم المیزان به هفت محور بحثی رسانده اند<sup>۱۱</sup>، همانا آیات صریح یا ظاهر معارف توحیدی است؛ زیرا همه<sup>۱۲</sup> مسائل اسلامی که در قرآن مطرح است، اعم از عقاید و اخلاق و احکام، به توحید

<sup>۵۷</sup> - المیزان، ج ۱، ص ۷.

<sup>۵۸</sup> - همان، ص ۶.

<sup>۵۹</sup> - المیزان، ج ۱، ص ۱۳.

خدای سبحان بر می گردد. در این زمینه چنین می فرمایند: « فالآیات القرآنیة علی احتوائها تفاصيل هذه المعارف الإلهیة و الحقائق الحقّة ، تعتمد علی حقيقة واحدة هی الأصل و تلك فروعہ ؛ و هی الأساس الذی بنی علیه بنیان الدین و هو توحیده تعالی توحید الإسلام بأن یعتقد أنه تعالی هو ربّ کل شیء لا ربّ غیره و یسلّم له من کلّ وجهة ، فیوفی له حق ربوبیة و لا یخضع فی قلب و لا یخضع فی عمل إلاّ له جلّ أمره و هذا أصل یرجع إلیه علی اجماله جمیع تفاصيل المعانی القرآنیة من معارفها و شرائعها بالتحلیل و هو یعود إلیها علی ما بها من التفصیل بالترکیب ».<sup>۶۰</sup>

با استنباط آیات زیر بنایی بر محور یاد شده، هر وجه یا احتمالی که در بین وجوه و احتمالات گوناگون در مورد آیه<sup>۶</sup> مورد بحث مخالف توحید بود، باطل می دانستند و هر وجه یا احتمالی که به توحید نزدیک تر بود، می پذیرفتند.

از این رهگذر، رابطه<sup>۶</sup> جهان بینی و ایدئولوژی را تحلیل می نمودند که هر جهان بینی مخصوص، ایدئولوژی خاصی را به دنبال دارد؛ زیرا اعتقاد به مادیت هرچه در جهان موجود است، سنت اجتماعی را طرزی تنظیم می کند که بالذتها و کمالهای محسوس و مادی همراه بوده و به آنها برساند. اعتقاد به بت پرستی، طرزی سنت گذاری می کند که بتها را راضی سازد؛ ولی اعتقاد به خداوند سبحان و قیامت، طرزی سنت پردازی می کند که هم سعادت دنیا را تأمین کند و هم سعادت آخرت را.

بنابراین، صورتهای گوناگون زندگی اجتماعی در اثر اختلاف اصول اعتقادی جوامع بشری می باشد: « ... فإن المذاهب المختلفة مؤثرة فی خصوص السنن المعمول بها فی المجتمعات... فصور الحياة الإجماعیة تختلف باختلاف الأصول الاعتقادیة فی حقيقة العالم... ».<sup>۶۱</sup>

از این جهت، که اصول توحیدی آیات کلیدی قرآن کریم می باشند، در مسئله<sup>۶</sup> اخلاق، در طی<sup>۶</sup> ابطال نسبیّت آن و محکوم شمردن نسبی بودن حسن و قبح و مردود دانستن آن که فضیلت و رذیلت ریشه<sup>۶</sup> انسانی ندارد، بلکه تابع محیط و تحولات گوناگون است و در ضمن تثبیت اصول زیربنایی اخلاق، به مسلکهای سه گانه که در اخلاق وجود دارد، می پردازند و برجسته ترین

<sup>۶۰</sup> - المیزان، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

<sup>۶۱</sup> - همان، ج ۱۶، صص ۱۹۱ - ۱۹۲.

مسلك را آن می دانند که سنن اخلاقی نه برای کسب جاه و شهرت و محبوبیت اجتماعی و مجد تاریخی و تقویت روحی می باشد، و نه برای پرهیز از دوزخ و بهره مندی از بهشت؛ بلکه برای لقای خداوند سبحان و تحصیل وجه پایدار اوست که خود عین توحید است: «... و أما الآن فإنما يريد وجه ربّه و لا هم له فی فضیلة و لا رذیلة و لا شغل له بثناء جمیل و ذکر محمود و لا إلتفات له إلی دنیا أو آخرة أو جنّة أو نار و انما همّه ربّه و زاده ذلّ عبودیّته و دلیلّه حبه...»<sup>۶۲</sup>

چون زیربنای همه<sup>۶۳</sup> معارف و نیز اخلاق و همچنین اعمال شایسته را توحید دانستند که همانند اصل ثابت شجره<sup>۶۴</sup> طیبه می باشد که تا آسمان شاخه دارد و همواره میوه می دهد، در این باره چنین می فرمایند: «...ان المراد فی الآیة علی ما یعطیه السیاق هو أصل التوحید الذی یتفرع علیه سائر الإعتقادات الحقّة و ینمو علیه الاخلاق الزاکیة و تنشأ منه الأعمال الصالحة»<sup>۶۳</sup>.

از آن نظر که بر اساس توحید، تمام فیضها از خداوند سبحان تنزل می یابند و هیچ موجودی، نه خود مستقل است و نه به غیر خداوند اعتماد دارد و نه در محدوده<sup>۶۵</sup> طبیعت خلاصه می شود، بلکه هر موجودی ریشه<sup>۶۶</sup> غیبی دارد، آیه ای که بر این اصل دلالت دارد و نیز آیه ای که بر صیانت قرآن کریم از هر گزند تحریف آور دلالت می کند، آن را از غرر آیات می دانند: «... و من غرر الآیات القرآنیة المشتملة علی حقائق جمّة فی السورة قوله تعالی: ( **و إن من شیء إلاّ عندنا خزائنه...** )»<sup>۶۴</sup>.

زیرا به استناد آیه<sup>۶۵</sup> ( **و إن من شیء إلاّ عندنا خزائنه** ) نه تنها مسئله<sup>۶۵</sup> انزال حدید<sup>۶۵</sup> و انزال پوشاک و پر مرغان<sup>۶۶</sup> و انزال هشت زوج از چهار پایان<sup>۶۷</sup> و مانند آن را از باب تفسیر قرآن به قرآن حل می کردند، بلکه مسئله<sup>۶۶</sup> تنزل وحی و فرشته و قرآن و همچنین مسئله<sup>۶۷</sup> هدایت ملکوتی

<sup>۶۲</sup> - المیزان، ج ۱، ص ۳۷۴.

<sup>۶۳</sup> - همان، ج ۱۲، ص ۵۲.

<sup>۶۴</sup> - سوره حجر، آیه ۲۱.

<sup>۶۵</sup> - سوره حدید، آیه ۲۵.

<sup>۶۶</sup> - سوره اعراف، آیه ۲۶.

<sup>۶۷</sup> - سوره زمر، آیه ۶.

که ویژه امامت است که ( **أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا** )<sup>۶۸</sup> می باشند و نیز مسئله<sup>۶</sup> ایمان عالم ذریه و اخذ میثاق به وحدانیت خدای سبحان و مسئله<sup>۶</sup> سبق قضا بر قدر و پیوند لوح محو و اثبات با لوح محفوظ و دیگر مسائل الهی را در پرتو آن حل می نمودند.

به همین مناسبت ، بعضی از آیات سوره « رعد » را نیز جزء آیات باهره و نورانی به شمار آوردند ؛ در عین آنکه سراسر قرآن کریم نور می باشد : « ... و من الحقائق الباهرة المذكورة في هذه السورة ما يتضمنه قوله « أنزل من السماء ماءً » وقوله ( **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ** ) و قوله ( **يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** ) و قوله : ( **فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا** ) ».<sup>۶۹</sup>

چون خداوند سبحان ، نه تنها دارای کمالات هستی است ، بلکه هرگونه کمال وجودی از آن ذات مقدسه نشئت می گیرد و هرگونه کمالی که آمیخته با تناهی و نقص باشد ، از حضرتش مسلوب است ، بلکه کمالات نامحدود هستی است که عین خداوند عالم است و هر اسمی دلالت بر یکی از آن کمالات می کند و راه ارتباطی خلق با خالق است ، از این جهت ، آیه<sup>۶</sup> ( **...أَيُّهَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** )<sup>۷۰</sup> را از غرر آیات قرآنی دانسته و چنین می فرمایند : « و الآية من غرر الآيات القرآنية تثير حقيقة ما يراه القرآن الكريم من توحيد الذات و توحيد العبادة قبال ما يراه الوثنية من توحيد الذات و تشريك العبادة ».<sup>۷۱</sup> به همین مناسبت درباره آیه<sup>۶</sup> ۸ از سوره<sup>۶</sup> « طه » : « ( **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** ) چنین می گوید : « و من غرر الآيات في السورة ، قوله تعالى ... ».<sup>۷۲</sup>

چون آیه<sup>۶</sup> ( **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...** )<sup>۷۳</sup> به طور وضوح جریان توحيد خداوند سبحان را که ریشه<sup>۶</sup> همه معارف قرآنی است بیان می نماید ، سخن مرحوم استاد در این باره آن است که : « ... و من غرر الآيات فيها آية النور ».<sup>۷۴</sup>

<sup>۶۸</sup> - سوره انبياء ، آیه<sup>۶</sup> ۷۳ .

<sup>۶۹</sup> - الميزان ، ج ۱۱ ، ص ۲۸۴ .

<sup>۷۰</sup> - سوره اسراء ، آیه<sup>۶</sup> ۱۱۰ .

<sup>۷۱</sup> - الميزان ، ج ۱۳ ، صص ۶ و ۲۲۰ .

<sup>۷۲</sup> - همان ، ج ۱۴ ، ص ۱۱۹ .

<sup>۷۳</sup> - سوره نور ، آیه<sup>۶</sup> ۳۵ .

از این جهت که غبار کثرت در روز ظهور وحدت حقه زایل می گردد و در آن روز روشن می شود که همه کارها از آن خدای سبحان می باشد که در حقیقت روز ظهور توحید راستین است ، از آیه  **( يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ )** <sup>۷۵</sup> چنین یاد می کنند : « ... و هی من غرر الآيات » .<sup>۷۶</sup>

در تأیید این مطلب ، وقتی از محضر مرحوم استاد علامه پرسیدم : به چه مناسبت سوره مبارکه  **« یس »** قلب قرآن است ؟ فرمودند : همین سؤال را از حضور استادمان مرحوم آقای قاضی ( همان عارف نامور و عالم ربانی ) پرسیدم ، ایشان در جواب فرمودند : به مناسبت دو آیه آخر سوره :  **( إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ \* فَسُبْحَانَ الَّذِي بَدَأَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ )** . لذا ، مرحوم استاد درباره این دو آیه چنین می فرماید : « و من غرر الآيات فيها قوله تعالى :  **( إِنَّمَا أَمْرُهُ )** » .<sup>۷۷</sup>

همچنین آیه  **( وَ انْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى )** <sup>۷۸</sup> که هدف نهایی آفرینش و تدبیر آن و قرارگاه کاروان سالار جهان انسانی حضرت پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) را خداوند سبحان می داند و نیز آیه  **( وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى )** <sup>۷۹</sup> که پیوند ضروری عمل با عامل را در قیامت ترسیم می کند ، از این جهت که خطوط کلی سیر مسافران کوی هستی و همچنین مدار پاداش و کیفر را بیان می نمایند ، جزء آیات کلیدی به حساب آمده و درباره آنها چنین می فرمایند : « و من غرر الآيات فيها <sup>۸۰</sup> ، أی فی سورة النجم ، قوله :  **( وَ انْ إِلَى ... )** » ؛ زیرا در آیه  **( وَ انْ إِلَى رَبِّكَ )** همه تدبیرها و ایجاد روابط بین اشیاء و پرورش آنها فقط به خداوند

<sup>۷۴</sup> - المیزان ، ج ۱۵ ، ص ۷۸ .

<sup>۷۵</sup> - سوره انفطار ، آیه ۱۹ .

<sup>۷۶</sup> - المیزان ، ج ۲۰ ، ص ۲۲۳ .

<sup>۷۷</sup> - همان ، ج ۱۷ ، ص ۶۳ .

<sup>۷۸</sup> - سوره نجم ، آیه ۴۲ .

<sup>۷۹</sup> - سوره نجم ، آیه ۳۹ .

<sup>۸۰</sup> - المیزان ، ج ۱۹ ، ص ۲۷ .

سبحان منتهی خواهد شد ؛ لذا ، در تأیید آن فرمودند : «...والآیة تثبت الربوبیة المطلقة لله سبحانه... » .

چون آیه <sup>۸۱</sup> ( **إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** )<sup>۸۱</sup> ناظر به توحید ربوبی و تنظیم هندسی تمام پدیده ها می باشد ، در ردیف آیات ریشه ای قرآن کریم شمرده شده و درباره آن چنین مرقوم داشتند : « و من غرر آیاتها ما فی آخرها من آیات القدر » .<sup>۸۲</sup>

همچنین آیات هفت گانه<sup>۸۳</sup> پایان سوره « حشر » که هم ترغیب به لقای پروردگار از راه مراقبت و محاسبت در آنها مطرح است و هم عده ای از اسمای حسنای باری تعالی که هرکدام مجرای فیض جدا و تجلی علیحده باشد ، به حساب آیات اصولی آمده و درباره آنها چنین فرمودند : « و من غرر الآیات فیها الآیات السبع فی آخرها... » .<sup>۸۳</sup>

همچنین آیه <sup>۸۴</sup> ( **ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ** )<sup>۸۴</sup> که بر انحصار هستی حقیقی در خداوند سبحان دلالت داشته و هرچه به نام آن حضرت نباشد ، باطل است که محتوای آن توحید کامل است ، در عداد آیات کلیدی قرار گرفت ؛ لذا ، درباره آن چنین مرقوم فرمودند : « و من غرر الآیات فیها ( فی سورة لقمان ) قوله تعالی : ( **ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ ...** ) » .<sup>۸۵</sup>

خلاصه آنکه مبدأ تمام وجودهای خارجی ، هستی محض خداوند سبحان است که بدون آن هستی محض چیزی موجود نخواهد شد و مبدأ تمام وجودهای علمی ، شناخت آن هستی محض است که بدون معرفت او چیزی شناخته نخواهد شد. از این جهت ، آیات توحیدی که بیانگر صفات جمال و جلال آن ذات مقدسه می باشد و وحدت ذات و وحدت مبدأ خلق و وحدت ربّ و مدبّر و نیز وحدت معبود را تبیین می نماید ، از غرر آیات بشمار آمده و جزء معارف کلیدی قرآن کریم محسوب می شوند که مبدأ شناخت سایر آیات می باشند و بدون آنها هیچ آیه ای فهمیده نمی

<sup>۸۱</sup> - سوره قمر ، آیه ۴۹ .

<sup>۸۲</sup> - المیزان ، ج ۱۹ ، ص ۵۷ .

<sup>۸۳</sup> - همان ، ص ۲۰۸ .

<sup>۸۴</sup> - سوره لقمان ، آیه ۳۰ .

<sup>۸۵</sup> - المیزان ، ج ۱۶ ، ص ۲۰۹ .



شود؛ زیرا این بخش از قرآن عهده دار قواعد کلی قرآن شناسی می باشد و با نیل به این قواعد کلی، دیگر آیات قرآنی روشن می گردد.

این روش، یعنی از آیات زیر بنایی و معارف کلیدی پی به سایر آیات بردن<sup>۸۶</sup>، همان سیره<sup>۸۷</sup> مرضیه<sup>۸۸</sup> ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده که مرحوم استاد در این باره می فرماید: «اگر این سبک سابقه دار به نسیان سپرده نمی شد و ادامه می یافت، بسیاری از اسرار قرآنی آشکار می گشت»<sup>۸۷</sup>. این اسلوب ویژه<sup>۸۸</sup> همان تفسیر قرآن به قرآن است که از معاجم و فهارس و لغات و... خارج خواهد بود.

این روش بهترین مصداق برای آیه<sup>۸۹</sup> **(و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً)**<sup>۸۹</sup> می باشد که به صورت قیاس استثنایی بیان شده؛ یعنی هیچ گونه اختلافی در سراسر قرآن مجید نیست.

منظور این جمله، تنها بیان عقد سلبی قضیه نیست که بین معانی قرآن هیچ اختلافی نیست؛ بلکه مراد تبیین عقد اثباتی آن است؛ یعنی همه<sup>۹۰</sup> مفاهیم قرآنی منسجم و هماهنگ اند و به یک دیگر انشاء و گرایش دارند و هر آیه در محتوای خود صادق و نسبت به محتوای آیه<sup>۹۱</sup> دیگر بدون واسطه یا به واسطه، مُصدّق می باشد؛ چنان که قرآن ناطق، امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آیه<sup>۹۲</sup> مذکور چنین استفاده می فرماید: «... و ذکر أنّ الكتاب یصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فیهِ، فقال سبحانه: **(و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً)** و انّ القرآن ظاهره<sup>۹۳</sup> **أنیق و باطنه عمیق...**»<sup>۹۰</sup>؛ یعنی برخی از آیات، مصدّق بعض دیگر هستند.

بنابراین، همه آیات، موافق یک دیگرند و از این جهت، سراسر قرآن کریم متشابه و مثانی همدیگرند؛ چنان که مرحوم علامه چنین می فرماید: «... و سُمیت الآيات القرآنية مثانی لأنّ

<sup>۸۶</sup> - همان، ج ۱، ص ۱۰-۱۲.

<sup>۸۷</sup> - همان، ص ۷۳.

<sup>۸۸</sup> - همان، ص ۶۶.

<sup>۸۹</sup> - سوره نساء، آیه ۸۲.

<sup>۹۰</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

بعضها یوضح حال البعض ویلوی و ینعطف علیه کما یُشعرُ به قوله : ( کتاباً مُتَشَابِهاً مُثَانِیاً ) .  
 حیثُ جمعُ بین کونِ الکتابِ مُتَشَابِهاً یُشَبِّهُ بعضُ آیاتِهِ بعضاً و بین کونِ آیاتِهِ مُثَانِیاً و فی کلامِ  
 النبیِّ ( صلی الله علیه و آله و سلم ) فی صفة القرآن : « یُصَدِّقُ بعضُهُ بعضاً » و عن علیِّ ( علیه  
 السلام ) فیهِ : « و ینطقُ بعضُهُ ببعض و یشهدُ بعضُهُ علی بعض... »<sup>۹۱</sup> .  
 شاید جدا نمودن هر آیه از آیات دیگر و آنها را در تفسیر آیه مورد بحث ملاحظه نکردن و  
 هر کدام را بریده از جمع دیگران مشاهده نمودن و از آیات دیگر به عنوان دلیل یا تأیید و شاهد  
 مدد نگرفتن ، یک نحوه تفرقه ایجاد کردن بین آیات منسجم و متحد قرآن باشد که بازگشت این  
 نوع تجزیه و پراکنده ساختن اعضای پیکر یگانه کلام خدا به آن باشد که در قرآن به عنوان  
 یک روش نکوهیده از بیگانگان نسبت به قرآن یاد شده : ( کَمَا أَنْزَلْنَا عَلَی الْمُتَّقِیْمِینَ \* الَّذِیْنَ  
 جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِیْنِ )<sup>۹۲</sup> .

زیرا گرچه طبق روایات ، منظور از « عِضِیْنِ » کسانی هستند که اعضای قرآن را تعضیه و تفرقه  
 نمودند ، به بعضی از آنها ایمان آورده اند و نسبت به بعض دیگر کفر ورزیدند و همچنین کسانی  
 که درباره قرآن نسبتهای ناروای گوناگون روا داشتند ، مانند آنکه گاهی گفتند : قرآن سحر  
 است و گاهی گفتند : اسطوره و افسانه است و مانند آن ؛ ولی هر آیه را از دیگر آیات که همانند  
 اجزای یک واحد بشمار می روند منقطع نمودن ، خود یک نحو تعضیه و تفرقه ناپسند است ؛  
 زیرا آیه ای که به دیگر آیات انشاء و انعطاف دارد ، نمی توان آن را بدون گرایش به مفاهیم  
 آیات دیگر تفسیر کرد ؛ البته با توجه به اصل یاد شده که انشاء و گرایش اولی شاخه های فرعی  
 به همان ریشه های اصیل می باشد که در شجره طوبای قرآن ، عبارت از آیات کلیدی و معارف  
 توحیدی می باشند.

در پایان بعضی از سجایای آن حکیم متأله و مفسر متبحر را نقل می کنم تا اسوه اهل تحقیق و  
 تألیف باشد :

<sup>۹۱</sup> - میزان ، ج ۱۲ ، ص ۱۹۱ .

<sup>۹۲</sup> - سوره حجر ، آیات ۹۰ - ۹۱ .

۱. مرحوم علامه ( قدس سره ) در نوشتارهای خود عموماً و تفسیر شریف المیزان خصوصاً ، نام کسی را در نقد و تحلیل نظر او نمی بردند ؛ بلکه غالباً به جرح و تعدیل اصل رأی و فکر توجه می نمودند و می فرمودند : فکرهاست که با هم برخورد دارند ؛ نه صاحبان افکار و محور قبح و مدح ایشان ، « أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ » بود.

۲. ایشان در هنگام نقد و جرح یک نظر ، حرمت صاحب نظر را حفظ می نمودند و مقام اندیشمند را گرامی می شمردند و هرگز تعبیری که تحقیرآمیز باشد یا حکایت از علم زدگی ایشان بکنند نداشتند ، مگر در مورد ضرورت ، از باب « رَدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ »<sup>۹۳</sup>.

۳. ایشان با اینکه در مسائل عادی ، حضور ذهنی نداشتند ، ولی در مسائل عقلی عموماً و مباحث تفسیری خصوصاً ، حضور ذهنی کامل داشتند و این همان انصراف ممدوح است ؛ نه نسیان مذموم و این نشانه<sup>۴</sup> همان آمیختگی قرآن با گوشت و خون ایشان می باشد ؛ چنان که در دوران بیماری و بستری ، افراد فراموششان شدند ، ولی اذکار را از یاد نبردند که نشانه<sup>۵</sup> استقرار ایمان است.

۴. ایشان در تدریس فن شریف حدیث ، حتماً نام راویان را هرچند ضعیف بودند ، ذکر می کردند و در هنگام قرائت متن حدیث ، سند را نیز می خواندند که نام بزرگان و محدثان احیاء شود و ضمن اشاره به ضعف یک سند ، حرمت روایت را رعایت می کردند و دیگر سجایای حضرتش را از یادنامه ها می توان یافت.

۵. دوره درسهای کلاسیک حضرت استاد ( قدس سره ) از منطق شروع می شد ؛ سپس به فلسفه و عرفان می رسید و سرانجام به قرآن و حدیث که میراث رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) است ، ختم می شد.

ارتحالش همانند زندگی پر ثمرش تحرک تازه ای در جهان علم به وجود آورد ؛ گرچه او متذکر بود و راقم این سطور ناسی یا متناسی : « قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكَّرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ »<sup>۹۴</sup>.

۲۶ شهریور ۱۳۶۳

<sup>۹۳</sup> - نهج البلاغه ، حکمت ۳۱۴.

<sup>۹۴</sup> - نهج البلاغه ، خطبه<sup>۴</sup> ۱۷۶.

۲۱ ذیحجه ۱۴۰۴

قم جوادی آملی